

## بررسی نقش مذهب در تحلیل شخصیت قهرمان داستان در نمایشنامه‌های برگزیده اول، دوره هشتم تا دهم جشنواره تئاتر رضوی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۱

کد مقاله: ۶۹۳۴۲

حسین حق پرست<sup>۱\*</sup>، امین جعفری زاده<sup>۲</sup>، ساناز قادراحمدی<sup>۳</sup>

### چکیده

جشنواره تئاتر رضوی یکی از بزرگ‌ترین رخدادهای فرهنگی و هنری کشور پس از انقلاب اسلامی است. این رخداد بسترساز ایجاد آثار هنری در جهت ترویج فرهنگ رضوی و اشاعه الگویی متعالی از تئاتر در جهان امروز است. جهانی که تشنه معنویت است و از ناملايمات فرهنگي و روزمرگی اجتماعی رنج می‌برد. پس برگزاری چنین رخدادهایی به منظور ایجاد نگاهی نو به مذهب و جایگاه آن در جامعه، امری مؤثر می‌باشد. بر این اساس پژوهش حاضر با درک ضرورت موجود به بررسی نقش مذهب در شکل‌گیری شخصیت قهرمانان نمایشنامه‌های برگزیده اول، دوره هشتم تا دهم جشنواره تئاتر رضوی می‌پردازد. جهت بررسی متغیرهای تحقیق از روش کتابخانه‌ای استفاده گردید. به منظور بررسی تأثیر مذهب بر قهرمان داستان از مؤلفه‌های؛ نام، ویژگی‌های ظاهری، احساسات و تمایلات درونی، رفتار و کردار، گفتگو و کشمکش قهرمان داستان استفاده گردید. که نتایج حاصل نشان داد؛ میان نام و ویژگی‌های مذهبی قهرمانان تناسب معناداری وجود دارد. همچنین میان احساسات و تمایلات درونی، رفتار و کردار، گفتگو و کشمکش قهرمان داستان با تأثیر مذهب بر وی رابطه مثبت و معناداری وجود داشته و در مقابل میان جنس و سن قهرمان داستان و تأثیر مذهب بر وی رابطه معناداری وجود ندارد.

واژگان کلیدی: قهرمان داستان، تئاتر رضوی، مذهب، گفتگو، کشمکش

۱- کارشناسی ارشد هنرهای نمایشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز (نویسنده مسئول)

Hosseinaghparast9090@gmail.com

۲- دکتری هنرهای نمایشی، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد هنرومعماری

۳- دکتری هنرهای نمایشی، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد هنرومعماری

در طول عصار مذهب همچون اسبی جسور کبابه جامعه بشری را میراند و تمامی زوایای هستی او را در بر گرفته است. هنر و به خصوص هنر تئاتر نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. تئاتر به عنوان هنر آگاه ساز و ابزار آموزشی جامعه بشری، همواره تحت تاثیر مذهب و ارکان آن قرار گرفته است. بطوریکه در هر دوره ای نمودی نو و جدید از آن زاییده می گردد. که این نمود پیرو دیدگاه و محیطی ست که آن هنر در آن متولد می گردد. از میان اجزاء تشکیل دهنده تئاتر، نمایشنامه مهمترین عضو است که بشدت تحت القا مذهب قرار گرفته است. بطوریکه تاریخچه نمایشنامه جهان به دو بخش پیش از میلاد مسیح و پس از میلاد مسیح تقسیم می گردد. در واقع ظهور مسیحیت موجب ایجاد تغییرات شگرفی در نمایشنامه نویسی گردید (یونسی، ۱۳۷۹: ۸۰).

نمایش و مهمترین ابزار آن یعنی نمایشنامه نویسی در طول تاریخ، در جوامع مختلف نقش ویژه ای را در انتقال فرهنگ، تاریخ، هنجارهای اجتماعی و باورها و عقاید و نیز حفظ میراث زبانی ایفا کرده است. نگاهی به متون ادبی نشان می دهد که از دوران باستان، نهادهای اجتماعی با استفاده از نمایش و نمایشنامه نویسی، بخشی از کارکردهای آموزشی و آگاهسازی خود را به انجام میرساندند. در واقع نمایشنامه ها، با نشان دادن وضعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مذهبی، جامعه را از چگونگی و چرایی بسیاری از معضلات موجود آگاه ساخته و بدین سان آنها را برای انتخابهای صحیح و پهنگام راهنمایی می کردند (فتاحی، ۱۳۸۶: ۱۲۸). از دیگر سوی، با نشان دادن بنیادهای رفتار و پیامدهای آن، مبانی اخلاقی اجتماع را روشن کرده و نقش بسزایی در پیشبرد اجتماعی جامعه دارند. در واقع نمایشنامه نویسان، با جدا کردن مطالب مختلفی که تأثیرات بی شماری بر زندگی افراد اجتماع دارند، و انتخاب یک یا چند موقعیت خاص، این امکان را فراهم می آورند که مسئله مورد نظر خود را برجسته ساخته و با بهره گیری از ابزارهای ادیبانی و قوه تخیل و تحلیل خود، که مورد تایید جامعه مورد نظر گاه می تواند باشد و گاه نمی تواند باشد، آن را در قالب نوشتاری صریح و قابل درک و متناسب با ادبیات اجتماعی، سیاسی و مذهبی آن جامعه تبدیل نمایند و به شونده نیز این امکان را می دهند تا با حذف پیچیدگی های مسائل پیرامونی، تأثیر و کارکرد مسائل مختلف را بهتر متوجه شوند (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۹۹). از سوی دیگر می توان مواردی را در تاریخ اندیشه دید که در آنها، از نمایشنامه به عنوان وسیله ای برای انتقال مفاهیم و شرح اندیشه های پیچیده استفاده شده تا بدین سان، اندیشمندان را از دشواری شرح چگونگی پدید آمدن یک ایده و روند استدلالی آن برهاند و مخاطب را در فهم آسان تر آن ایده ها یاری کند. برای مثال، می توان به زنون التایی<sup>۱</sup> اشاره کرد. وی چندین معما در غالب داستان مطرح می کند تا بر اساس آنها نظریات پارمنیدس را در محال بودن حرکت و انکار وجود عدم یا خلاء، تقویت کند. تکثر بسیاری در زمینه کاربرد نمایشنامه ها جهت درک بهتر علم و موازین هستی وجود دارد. به عبارتی نمایشنامه همیشه ابزاری در دست اندیشمندان جهت تعلیم و القاء دانشی جدید به جامعه بشری بوده است (گلشیری، ۱۳۸۲). در این میان، مذهبگرایان و علما دینی نیز جهت آگاه سازی مردم و آموزش موازین مذهبی از این ابزار بسیار استفاده نموده اند. از نمونه های آن می توان به نمایشنامه "مسیح در آسمان" اشاره کرد که چگونگی شهادت مسیح و رهایی شان به سمت پروردگار را به نشان می دهد و یا نمایشنامه "شمایل" که داستان زندگی یکی از باران حضرت مسیح را پس از به صلیب کشیده شدنشان را بیان می کند و یا نمایشنامه هایی که به نقل سرگذشت بسیاری از امامان و پاکان روزگار می پردازد تا یادشان زنده بماند و از سیره آنها شیوه زندگی و دینداری آموخته شود. مثال بارزی از این کارکرد مقاتل مختلفی است که در زنده داشت و بزرگداشت یاد حسین بن علی (ع) به رشته تحریر درآمده است. لیهوف سید بن طاووس از نمونه های آن است که گذشته از کارکرد مذکور از لحاظ ادبی نیز حائز اهمیت است. بنابراین مذهب در هر دوره و زمان، گاه از طریق وقوع واقعه ای مذهبی و یا از طریق ایجاد نگرش و فکری نو در خالقان اثر، موجب ایجاد تغییر و چرخشی بنیادی در نمایشنامه نویسی می گردد. که این تغییرات را می توان در ایجاد سبک جدید نگارشی، دیالوگها و به خصوص خلق قهرمان نمایشنامه ها به روشنی مشاهده کرد. در واقع مذهب با تأثیری که بر اعتقادات و تفکرات جامعه می گذارد و موجب تحول در سیستم فرهنگی و اجتماعی می گردد و به تناسب آن متفکران جامعه نیز اقدام به خلق سرمایه های ادبی و نمایشی متناسب با آن می نمایند.

از آنجا که قهرمان نمایشنامه یکی از تاثیرپذیرترین و تاثیرگذارترین عناصر تشکیل دهنده نمایشنامه است، تحت تاثیر نگرشهای اجتماعی و اعتقادی جامعه می باشد بطوریکه با ظهور هر ایدئولوژی مذهبی و اجتماعی سمت و سوی نوی به خود میگیرد. مثال بارز این مطلب را می توان در آثار نویسندگان نامدار ادبیات نمایشی جهان مشاهده نمود. براین اساس پژوهش حاضر با درک اهمیت نقش و جایگاه مذهب در نمایشنامه نویسی به بررسی نقش مذهب در تحلیل شخصیت قهرمان داستان در نمایشنامه های برگزیده اول، در دوره های هشتم تا دهم می پردازد.

## ۲- گزاره های تحقیق

### ۱-۲- بیان مساله

در جوامع توسعه یافته، تئاتر از ارکان اصلی و تحول آفرین نهاد اجتماعی محسوب می شود. این نهاد اجتماعی در راستای رفع نیازهای انسانی و اجتماعی، ضمن تعامل با ساختارها و هنجارهای جمعی، با هنرآفرینی و خلق آثار نمایشی به تجلی زیبایی حقایق و

بیان جذاب انگیزه ها و احساسات مردم می پردازد و کارکرد عمیق و فراگستر خود را هم بعنوان آینه حیات جمعی و هم بعنوان الگوی زندگی اجتماعی بروز می دهد (خیراندیش، ۱۳۸۹). شواهد و تجارب هنرهای نمایشی در گذشته و حال حاکی از آن است که تئاتر بعنوان وسیله ای موثر و کارآمد برای تقویت تلاشهای معیشتی و دفاعی و یا تحکیم مبانی حقوقی، اجتماعی شدن، قانون پذیری و نظم و انضباط اجتماعی در قالب نمایش های متنوع، جذاب و آگاهی بخش مورد استفاده برنامه سازان جامعه در سطوح خرد و کلان قرار گرفته است. در حقیقت زمانی تئاتر و هنرهای نمایشی به جایگاه حقیقی خود نزدیک می شود که جامعه تئاتر را برای تئاتر دوست بدارند و آن هنگامی است که تئاتر با فرهنگ، ادب، تعالی افکار و احساسات انسان ها و روحيات وجدان جمعی جامعه سروکار داشته باشد و رویکرد آن بگونه ای باشد که به معنای حقیقی خود یعنی تجلی حقیقی ویژگی های ضروری مردم و روشنگری و تحول آفرینی آن نزدیک گردد.

در آن هنگام که قشر با فرهنگ و هنرمند جامعه فزونی یافته و هنردوستی و فرهنگ پذیری رواج یابد، امکان ایجاد جامعه ای آرمانی و فرهنگی افزایش می یابد (استارمی، ۱۳۹۰). در چنین شرایطی تئاتر منزلی فراخور رسالت خود داشته، از نقش و جایگاهی بالا در میان توده های مردم بویژه نخبگان برخوردار خواهد بود. با توجه به آنچه بیان گردید می توان ادعان داشت که تئاتر و نمایش رسانه ایست که می توان تنها با شناخت صحیح قابلیت ها و استعداد های نهفته اش از سوی ذینفعان و صاحب نظران عرصه خود، رسانه ای تاثیرگذار برای انتقال پیامهای ملی، قومی و ارزشی یک جامعه باشد. همانگونه که نمایش می تواند آینه فرهنگ جامعه باشد، میتواند بر آن نیز تاثیر بگذارد. آنچه در صحنه تئاتر اجرا می شود بر ذهن مخاطب می تواند تاثیر عمیق و بلندمدتی بگذارد، نمایشنامه نیز از این قاعده مستثنی نیست، نمایشنامه نویس نیز با بهره گیری از الگوهای رایج در جامعه و بیان دغدغه خویش میتواند بر فرهنگ، رفتار و حتی انتخاب نوع ارزش های یک جامعه تاثیر بگذارد. واضح و مبرهن است که شالوده و زیربنای هر اثر نمایشی که به صحنه می رود، نمایشنامه است و بدون متن نمایشی تئاتر هویتی پیدا نخواهد کرد.

در ایران، پس از پیروزی انقلاب اسلامی مسولان و متولیان فرهنگی با برگزاری جشنواره های مختلف تئاتری سعی بر این داشته تا گامی مهم در مسیر اعتلا و پیشرفت هنر نمایش بردارند که در این مسیر گاه موفق و گاه نیز با برگزاری جشنواره های با کیفیت اجرایی و محتوایی پایین ناموفق بوده اند. هر چند در سال های اخیر شاهد هستیم که از کمیت برگزاری جشنواره های نمایشی تقلیل یافته است و هنرمندان عرصه نمایشی به مانند گذشته انتخاب زیادی در کار کردن در جشنواره های مختلف ندارند. از جمله این جشنواره ها که میتوان گفت به دوران بلوغ خود نزدیک شده است، جشنواره سراسری تئاتر رضوی است که دوازده دوره برگزاری را تجربه کرده است. جشنواره ای با ماهیت و محتوای آثاری در زمینه امام هشتم شیعیان، امام رضا(ع). در نخستین ادوار برگزاری آن آثار به نگارش درآمده و مورد پذیرش در جشنواره محدود بوده است. اما هر چه روند جشنواره رو به جلو حرکت می کرده است این امر رنگ و بویی متفاوت به خود گرفته است و تعداد متقاضیان و آثار شرکت کننده بیشتر و بیشتر شده است. متولی برگزاری این جشنواره سازمان آستان قدس رضوی است که با برپایی دبیر خانه جشنواره بین المللی امام رضا(ع) بسیاری از جشنواره های فرهنگی و هنری در رشته های مختلف با موضوعیت امام رضا(ع) را برگزار و مدیریت می کند. که یکی از مهم ترین بخش های آن جشنواره سراسری تئاتر رضوی است. که پژوهش حاضر با درک جایگاه و نقش این جشنواره در توسعه و ترقی تئاتر به ویژه تئاتر با مضامین مذهبی، به بررسی نمایشنامه های برگزیده اول، دوره های هشتم تا دهم آن از حیث تاثیر مذهب بر قهرمانان این نمایشنامه ها می پردازد.

## ۲-۲- پیشینه تحقیق

بر اساس مطالعات صورت گرفته، تاکنون پژوهشی در زمینه تاثیر تاثیر مذهب بر تحلیل شخصیت قهرمانان نمایشنامه های برگزیده اول دوره های دهم تا دوازدهم تئاتر سراسری رضوی انجام نشده است. همچنین پژوهشی نیز در موضوعات دیگر جشنواره سراسری تئاتر رضوی به صورت مبسوط صورت نگرفته است. براین اساس پژوهش حاضر در بعد نظری و کارکردی جدید می باشد.

## ۲-۳- فرضیات تحقیق

- بین نام قهرمان داستان و ویژگیهای مذهبی وی تناسب معناداری وجود دارد.
- بین نوع کردار و رفتار شخصیت قهرمان داستان و تاثیر مذهب بر او رابطه معناداری وجود دارد.
- بین احساسات و تمایلات درونی شخصیت قهرمان داستان و تاثیر مذهب بر او رابطه معناداری وجود دارد.
- بین گفتگو قهرمان داستان و تاثیر مذهب بر او رابطه معناداری وجود دارد.
- بین کشمکش قهرمان داستان و تاثیر مذهب بر او رابطه معناداری وجود دارد.

## ۲-۴- روش تحقیق

از آنجا که در این تحقیق محقق قصد دارد به توصیف تاثیر مذهب در قهرمان نمایشنامه های برگزیده سه دوره جشنواره سراسری رضوی بپردازد، بنابراین درحیطه روش تحقیق کتابخانه ای و اسنادی قرار میگیرد که از طریق بررسی مقالات و کتب

مرتبط، پرسش از افراد متخصص و متبحر و بررسی چند مورد برگزیده مانند پایگاه‌های اطلاعات معتبر قصد پاسخگویی به سؤال اصلی تحقیق (چگونه مذهب بر روی قهرمانان نمایشنامه‌های برگزیده اول (دوره هشتم تا دهم) جشنواره سراسری تئاتر رضوی تأثیر گذاشته است؟) را دارد. جامعه آماری این پژوهش شامل: سه نمایشنامه برگزیده اول دوره هشتم تا دهم (آتم آرزوست، جشنواره سراسری تئاتر رضوی است).

### ۳- بحث و بررسی

به منظور بررسی تأثیر مذهب بر تحلیل شخصیت قهرمان نمایشنامه‌های برگزیده اول، دوره هشتم تا دهم جشنواره سراسری تئاتر رضوی از مولفه‌های: نام قهرمان، ویژگی‌های ظاهری، احساسات و تمایلات درونی، رفتار و کردار، گفتگو و کشمکش قهرمان داستان استفاده گردید. که نتایج حاصل از بررسی آنها در ادامه ارائه گردیده است.

### ۳-۱- آتم آرزوست؛ برگزیده دوره هشتم / نویسنده: سید علی موسویان / آدم‌های نمایش: حشمت، ناصر

**خلاصه اثر:** این نمایشنامه داستان برخورد دو گروه آسیب دیده از جامعه را بیان می‌کند؛ یکی حشمت (قهرمان داستان) که شیرین عقل است و مورد اذیت و تمسخر اهالی روستا قرار گرفته و دیگری ناصر، جانباز دفاع مقدس، که همچنان در دوران جنگ زندگی می‌کند و آسیب روانی دیده است. حشمت برای رساندن دعای اهالی روستا و اجابت حاجت‌هایشان عازم حرم امام رضا (ع) است. او از اتوبوس مشهد جا می‌ماند و نمی‌تواند به مشهد برود. پس تصمیم می‌گیرد پیاده راهی مشهد شود. در طی مسیر با ناصر (جانباز دفاع مقدس) روبه‌رو می‌شود. ناصر از یک بیماری روانی که نتیجه دفاع مقدس است رنج می‌برد. او هنوز در فضای جنگ زندگی می‌کند و خودش را یک تخریب‌چی می‌داند. برخورد ناصر و حشمت، موجب مرور بخش‌هایی از گذشته و نشان دادن احساسات و اعتقادات آن‌ها می‌گردد. در پایان نمایش در اثر برخورد با یک مین شهید می‌شوند.

### تحلیلی بر نمایشنامه آتم آرزوست و بررسی نقش مذهب بر قهرمانان آن

**تحلیل بر مبنای توصیف ظاهر قهرمانان داستان:** قهرمان داستان، حشمت جوان ۲۸ ساله ای است که شیرین زبان و شیرین عقل است. نویسنده در توصیف قهرمان داستان، بر قدرت تخیل مخاطب تکیه نموده و او را در زمینه قضاوت در مورد آن آزاد گذاشته است.

**تحلیل بر مبنای توصیف کردار و رفتار قهرمانان داستان:** حشمت رفتارش مذهبی و معنوی بودنش را توجیه می‌کند آنجا که قدم در راه سفر به زیارت امام رضا (ع) می‌گذارد. بوسیدن پارچه سبز و بردن کبوترش برای آقا نمی‌داند که آقا در فضای حرم کبوتر فراوان دارد اینها همه همچنان که عنوان شد نشان دهنده اعمال مذهبی در اوست. دعاهایی که میکند این امر را روشن می‌کند. زمانی که با خدا حرف می‌زند، مشخص می‌شود که او فردی معتقد است. معتقد بودن در فرهنگ ایران یعنی اعتقاد داشتن به مذهب است. حشمت همچنان که گفته شد شاید انگیزه اصلی زندگی اش و دغدغه مهم و اصلی اش رسیدن به حرم امام رضا (ع) است در حالی که برای انسانهای به ظاهر سالم این دغدغه شاید زیاد بزرگ نباشد اما برای حشمت این دغدغه و انگیزه انسانی بسیار بزرگی است آنقدر بزرگ که حتی با جا ماندن از اتوبوس پیاده حرکت می‌کند و این مسیر ۱۰۰ روزه به قول خودش را به چشم می‌بیند تا بتواند کبوترش را تقدیم آقا کند و آرزو‌ها و دعا‌هایش را برآورده کند.

**تحلیل بر مبنای توصیف عواطف، احساسات و حالات درونی قهرمانان داستان:** حشمت در گفتن احساساتش بسیار صادق است آن هم به خاطر شرایطی است که در آن قرار دارد او به خاطر شیرین رفتار بودنش احساساتش را در زمینه خواسته‌های مذهبی و اعتقادی هاش راحت بیان می‌کند. آنجا که می‌گوید برای خواهر و مادر و دوستانش هر کدام به یک دلیل می‌خواهد به حرم برود یا در قسمتی که با خدا درد و دل میکند و از آرزوهایش می‌گوید بیان احساسات را به راحتی بیان می‌کند. در واقع ویژگی‌های مذهبی شخصیت حشمت موجب گردیده در بیان احساسات و حالات درونی اش صراحت و صداقت مطلوبی دارد.

**تحلیل بر مبنای گفتگو قهرمانان داستان:** حشمت: (روبه کبوتر) آخی بمیرم... نفست گرفت آره...؟! بیا بیا آب بخور (از قمقه‌اش به کبوتر آب می‌دهد) بخور... بخور بگو سلام بر حسین لعنت بر یزید (خودش هم آب می‌خورد) سلام بر حسین لعنت بر یزید... سلام بر حسین لعنت بر یزید... سیر شدی...؟! (قدری گندم می‌پاشد روی زمین) بخور... گشنه ته... بخور دیگه... چرا نمی‌خوری... مگه اینقدر تو راه نق و نوق نکردی گشنه، تشنه، نفسم گرفت... فُر نزن از همون اولشم بهت گفتم راه خیلی زیاده... پیاده تا مشهد صد روز راهه... اتوبوس نیستم که دو روز تو راه باشم... آدمم... بنزین و گازوئیل هم نمی‌خورم که گاز بدم برم... آبه آب می‌خورم (آب می‌خورد) سلام بر حسین لعنت بر یزید و شمر و معاویه و حرمله و خولی (رو به کبوتر) بگو... تو هم بگو... یزید و شمر و معاویه و حرمله و خولی... آفرین... همیشه بهشون لعنت بگو... نه ام می‌گی اگه بگی لعن الله جمیعاً ولد... نه... لعن الله جمیعاً و... همون لعن اله و جمیعاً... یعنی بگی... می‌ری بهشت پیش امام حسین با امام رضا... بگو لعنت بر مأمون... بگو... آفرین... می‌ری بهشت پیش کفترای امام رضا که مردن... همونا که پیر شدن

خیلی..... کفتر رو میگم..... فقط آدما که نمیرن بهشت، حیونا هم میرن..... مثلاً ذوالجناح اسب وفادر امام حسین..... دُل دُل اسب با وفای حضرت ابوالفضل..... و کبوترهای امام رضا و همه اماما..... میرن بهشت..... قُر نزن، با اون چشمای قرمزتم اینجوری نگام نکن..... هی بهونه می گرفتی بریم مشهد بریم مشهد میخوام برم پیش دوستام همینه..... هر که هندوستان طاووس کشد..... ننه ام گفته..... مشهد دیگه..... شانس آوردی من جوونم اگه پیر بودم هزار روز باید راه می رفتیم..... روز راه میریم شبا استراحت می کنیم..... الان برای استراحت زوده..... یه کم دیگه راه میریم بعد..... هرچی که یه قدم یه قدم میریم جلو..... یه قدم به قدمش برم امام رضا نزدیکتر میشیم..... برم مشهد دیگه همه بهم می گن مشهدی حشمت..... دیگه نمیگن حشمت خله دیگه هم نمیرم تو کوچه..... همش میشنیم تو خونه که همسایه ها بیان ماچ بارونم کنن که خیلی مشهد بودم..... دیگه خیلی مشهدی شدم..... اونوقت دیگه بهم نمی گن حشمت خله تو کوچه وله..... نه..... ناراحت نشو..... من اونجا میمونم پیشت..... بعداً می یام خونه..... اینقدر نمی یام نمی یام تا اونائی که یادشون رفت منو ببرن خودشون بیان مشهد منو ببرن خونه..... که دیگه دل مادرم نشکنه..... تو هم همونجا یه زن خوب و نجیب بگیر از اون کفترای با اصالت و خونواده دار..... همونجا هم بچه دار شو..... خونه و آب و دونه ات هم بهت می دن..... دیگه چی می خوای..... الانم بیا رو شونه من بشین قُهرم نزن..... (حشمت به راه می افتد)

در این مونولوگ، حال و هوای معنویت حشمت مشاهده می شود، که از نگاه کبوترش به امام حسین (ع) سلام می دهد و بر یزید لعنت می فرستد و این را با آب دادن به کبوترش عنوان می کند. ایجاد فضایی کم‌دی در انتقال مفهوم به مخاطب بسیار کمک می کند و تاثیرگذار خواهد بود، در آن جایی که خودش آب می خورد و شعار می دهد. اما کبوترش را نیز مجبور می کند همراه او شعار بدهد و این بار نه تنها بر یزید لعنت می فرستد. بلکه بر شمر، معاویه، حرمه و خولی نیز لعنت می فرستد. او هنگامی که از زبان مادرش جمله ای عربی می گوید که تلفظ درست آن را بلد نیست. که به مخاطبش هم این حس را انتقال می دهد که او زاده معنویت است و مذهب و دین جایگاهی خاصی در زندگی خانوادگی او دارد و با این عبارت به معنای آن می خواهد برسد. که همان رسیدن به بهشت است. یا زمانی که از اسب امام حسین (ع)، ذوالجناح و اسب حضرت ابالفضل و کبوترای امام رضا (ع) حرف می زند این حس را پر رنگ تر می کند و هدفش در واقع رساندن این پیام است که درست است که در ظاهر او شاید انسانی شیرین عقل باشد. اما در باطن ریشه در مذهب دارد و از کودکی با این روش بزرگ شده است. او حتی این آرزو را دارد که با رفتن به مشهد نامش به مشهدی حشمت تغییر کند. شاید همیشه حسرت انسان هایی را می خورده است که پیشوند نامشان حاجی یا کربلایی بوده است. او این ذکر را دوست داشته حالا با رفتن به مشهد می تواند به دنبالی خودش این پیشوند را برای خود در نظر بگیرد و از عنوان حشمت خله که از طرف مردم گفته می شود رها شده و دیگر مورد احترام آنها قرار بگیرد. در اینجا به این نکته نیز میتوان اشاره کرد که دست اندازی حشمت به مذهب و راهی شدن به این سفر و قصد زیارت امام رضا (ع) یکی از دلایل رها شدن از تمسخر مردم است که او را بعنوان یک ناقص العقل می بینند. او می خواهد با تکیه بر مذهب و سفر زیارتی خلاصی یابد. وجود کبوتر در این سفر در کنار حشمت حکمتی دارد. اساساً بحث حیوانات و استفاده از آنها، داستان را وارد مقوله ای می کند که منظور و هدف آن را باید درک شود. کبوتر در ادبیات نمایشی و حماسی نماد پاکی و آزادی است. در مراسماتی که از دوران گذشته تا به امروز وجود داشته استفاده از کبوتر همیشه در مسیر دوستی و آزادی بوده است. در ایام گذشته، ارتباطات بین شهرها بسیار ضعیف بوده و کبوتران در نقش نامه رسان ظاهر می شدند و در ادامه نیز در مراسمات کبوتر را از قفس آزاد می کردند که نماد صلح، دوستی و آزادی بوده است. وجود کبوتر در قفس در کنار حشمت شاید همان رهایی از تعلقات زندگیست که او می خواهد با رهاسازی کبوتر در فضای حرم این تعلقات را در فضای معنوی رها کند که در انتهای داستان، کبوتر بر اثر انفجار مین از بین می رود و به رهایی می رسد.

### تحلیل بر مبنای نام قهرمان داستان: در زمینه نام قهرمان داستان یعنی حشمت؛

معنی لغوی نام: در فرهنگ فارسی عمید حشمت را به معنی؛ شرم، حیا، بزرگی و بزرگواری ترجمه شده است.

تحلیل شخصیت حشمت: مهربان، دلسوز، دلرحم، آرام، متعهد به قول و پیمان، نادیده گرفتن اشتباه دیگران، کمال گرا

حشمت زمانیکه مورد تمسخر مردم (حشمت خله) قرار میگیرد با آنها بدرفتاری نمی کند و به دل نمیگیرد. حتی برای رسیدن به خواسته هایشان عازم حرم میشود و برای هر کدام نشانه ای به همراه خود میبرد. او تلاش میکند از حشمت خله به مشهدی حشمت برسد که این نشانه کمال گرایی اوست. برای کبوترش دلسوزی می کند و با او همچون یک دوست و یک انسان برخورد می کند. تا پای جان برای رفتن به حرم حتی با پای پیاده تلاش می کند تا به عهد و قولی که داده عمل کند. تمام این ویژگیها متناسب با معنی لغوی نام حشمت است که نویسنده به درستی آن را برگزیده است.

### تحلیل بر مبنای کشمکش قهرمانان داستان با سایر شخصیتها: مهمترین کشمکش در این نمایشنامه، میان

حشمت و ناصر است که در آن به وضوح می توان دیدگاهها و شخصیت اصلی، قهرمان داستان را مشاهده کرد و نقش مذهب را در تحلیل آن تحلیل نمود. در زمانیکه حشمت پیاده به سمت مشهد حرکت می کند و در راه با ناصر (جانباز اعصاب و روان) برخورد می کند در واقع تلاقی میان دو شخصیت آزرده یکی به واسطه معضلات اجتماعی و دیگری به واسطه معضل جنگ است. هر دو دچار یک حراس هستند اما یکی به دلیل حمایت ارزشی از جایگاه مطلوبتری برخوردار است. دیالوگهای میان حشمت و ناصر

شخصیت صادق و آرام حشمت را به خوبی نمایان می‌کند. حشمت با آنکه در ظاهر از هوش مطلوبی به نظر می‌رسد که برخوردار نمی‌باشد اما به دلیل نفوذ موهبت‌های مذهبی در او موجب جلب نظر ناصر می‌گردد بطوریکه در ادامه داستان آن دو با هم همراه می‌گردند و به کمک ارتباط خوبی که با یکدیگر پیدا نموده اند گذشته و حال خودشان را مرور کرده و مخاطب را با خود همراه می‌کنند. در واقع قسمت اعظم و مهم این همراهی دیالوگ‌ها و اعمال بی‌پیرایه و بسیار صادقانه حشمت است که ضمنی و عصبانیت ناصر را کمرنگ می‌کند. به عبارت دیگر نموده‌های مذهبی که از کودکی در وجود حشمت نهادینه شده، در پی کشمکش که با ناصر دارد به خوبی عیان می‌شود. مثلاً در ابتدای دیدن ناصر به او سلام می‌کند، آنهم در شرایطی که به ظاهر با اسلحه ای مورد تهدید قرار گرفته است. که این خود یکی از مهمترین اعمال در مذهب مسلمانان است و یا بقیچه ای که با خود به همراه دارد. زمانیکه ناصر شروع به تفتیش وسایل حشمت می‌کند و بقیچه او را باز می‌کند هر یک از وسایلی که حشمت با خود به همراه دارد یک نماد از شخصیت مذهبی و دستگیر حشمت است مانند نان که نشان برکت خداوند است و یا قفلی که مادرش برای شفا گرفتن و شفاعت به او داده تا به ضریح بزند و مانند آن. در پایان هم همراهی و همدلی میان او و ناصر موجب می‌شود که حشمت به درجه ای فراتر از مشهدی حشمت دست یابد و از تمامی تعلقات رها گردد. پس می‌توان گفت کشمکش میان حشمت و ناصر موجب رسیدن حشمت به درجه رفیع شهادت گردید که خود یکی از نموده‌های مذهب می‌باشد.

### ۲-۳- هفت دریا شبنمی، برگزیده دوره نهم / نویسنده: سعید تشکری / آدم‌های نمایش: خاتون، مهیار، استاد، ندیمه، امیر، مادر

**خلاصه اثر:** نمایشنامه "هفت دریا شبنمی" نمایشنامه هفت دریا شبنمی اثری است که بر مبنای واقعه ای تاریخی به نگارش درآمده است. واقعه تاریخی در مورد ساخت مسجد گوهرشاد در مشهد توسط بانویی به نام گوهرشاد. که زنی بسیار خیرخواه بود. او هر روز هم به وضعیت ساخت و ساز مسجد سر می‌زد و بر آن نظارت می‌کرد. در همین رفت و آمد ها کارگر جوانی (مهیار)، عاشق بیقرار بانو شد و از فرط این عشق حتی جان به شمشیر بران امیر (پادشاه مغول) هم سپرد. «گوهرشاد» بظاهر خواستگار را پذیرفت و شرط کرد جوان عاشق باید چهل روز را در مسجد تازه ساز به اعتکاف بگذراند. چهل روز عبادت که به پایان رسید نه از جوان سابق خبری بود و نه از آن عشق داغ و جوشان. جوان معشوق حقیقی اش را یافته بود و به دنبالش رفته بود.

#### تحلیلی بر نمایشنامه و بررسی نقش مذهب بر قهرمانان آن

**تحلیل بر مبنای توصیف ظاهر قهرمانان داستان:** نویسنده در توصیف ظاهر و ویژگی‌های شخصی مهیار به صورت واضح مطلبی را عنوان نکرده است اما از مجموع آن میتوان چنین متصور شد که مهیار جوانی عیاش و خوشگذران است که با شکار کبوتران چاهی امرار معاش میکند. جوانی مهیار و صفات رفتاری که نویسنده در توصیف وی بکار میبرد، نشان از فقدان مولفه های مذهبی در ویژگی‌های ظاهری و شخصی وی دارد. بطوریکه نویسنده توصیفی از اسباب مذهب در ظاهر مهیار نکرده است.

**تحلیل بر مبنای توصیف کردار و رفتار قهرمانان داستان:** مهیار در ابتدای نمایشنامه، جوانی عیاش و خوش گذران است که روزگارش را از شکار کبوتر می‌گذراند؛ «مادر: خواب ...تا کی می‌خواهی خواب جا کنی؟ صبح شد! دانه های عرق روپشانیت نشسته. به کار نمی‌روی، به حمام که برو! بو گرفتی از بس می‌خوری و سرت را به شانه ی آن قُلْتَشَن ها می‌گذاری. دهان آن ها نجس است». اما در زمانیکه بطور اتفاقی درگیر ساخت بنای مسجد میشود و عاشق خاتون میگردد. به جوانی کوشا و پرتلاش تبدیل میگردد؛ «استاد: وامانده شده ای شکارچی! چه کسی تیر انداخت که این طور زمین گیر شده ای؟ نگاهش کن. تو اسیری می‌کنی یا عملگی؟...». در پی شرطی که خاتون برای مهیار می‌گذارد و او چهل شب دخیل امام رضا(ع) می‌گردد. از عشقی زمینی به عشق حقانی و آسمانی میرسد. در واقع مهیار در چهل شب که دخیل حرم است به نیمه فراموش شده خود میرسد و طریق کمال را طی می‌کند. حضور موهبت مذهب در وجود مهیار او را از جوانی عیاش و لالابالی به بالغی راه یافته و کمال گرا تبدیل می‌کند بطوریکه زمانیکه در پایان داستان شرط خاتون را به جا آورد. دیگر به دنبال تحقق خواسته اش و وصال خاتون نبود. چرا که او به موهبتی عظیم تر و اولاتر از رسیدن به خاتون دست یافته بود. معشوق زیننده تری یافته بود و آن عشق به ذات احدیت است. همانطور که در پایان داستان مشاهده می‌شود؛ «خاتون: نرسیده ای که می‌روی.....یا می‌بخشی و می‌روی؟ من بر شرط خود ایستاده ام». اما مهیار او را پس میزند. او به پیروزی فراتر از رسیدن به خاتون دست یافته است. این تغییر بزرگ و از نو زاده شدن مهیار موجب تغییر و تحولی شگرف در وجود خاتون و حتی امیر می‌گردد بطوریکه در پایان داستان امیر نوای عرفانی می‌نوازد و به سمت حرم می‌رود تا دخیل آن گردد و خاتون چون کبوتران حرم به گرد خود میگردد و آرزوی رسیدن به آنچه مهیار یافته را دارد. پس میتوان گفت مذهب و موهبت‌هایش موجب تبدیل شدن مهیار از فردی لالابالی و عیاش به انسان نوزاده و کمال یافته شده است که حتی از وصال خاتون سرباز زده و راهی دیگر را در پیش میگیرد.

**تحلیل بر مبنای توصیف عواطف، احساسات و حالات درونی قهرمانان داستان:** در ابتدای دیالوگ‌های میان مهیار با مادرش، به وضوح می‌توان بی‌هدفی و لالابالی گری را در مهیار احساس نمود؛ «از کجا می‌دانی دهان من پاک است / بگذار روزگاری خوش باشیم مادر». که حتی این حس بی‌پروایی و باری به هرجهت بودن مهیار را میتوان در مواجهه شدنش با

خاتون نیز مشاهده کرد؛ «خاتون: جوانک، راحت را بگیر و برو. / مهبیار: خیره) جوانک باید جوانی کند، مستی کند... تا راستی کند. همه ی حرفت همین است. / خاتون: شکارت را پراندم و رفت تا با کبوتران حرم دانه بخورد. دیگر این جا کبوتری نیست. / مهبیار: چرا هست... هست! فقط من میبینم. کُنْج سینه ی دلم که دارد پی بهانه ای میگردد تا بماند.» اما مرور و حلول موهبتهای مذهب در وجود مهبیار این تمایلات درونی به نوعی از شجاعت تبدیل می شود؛ «زیر گل رُس، پاهایم به هم چسبیده اند. خیرگی می کنم تا سهمم را بستانم. تیری به دلت بیندازم، یا خشتی بر سرم بزنند تا بشکنند. اما گل را نمی توانم ورز بدهم. دست هایم زمخت شده اند. کاش خاتون، دخترک اوستای من بود. خوش نامی اش همه ی طوس را می خورد. آی... خانه ات خراب که این طور ما را نامراد کردی». و این حس به او کمک میکند تا در مقابل امیر و ظلم و استبداد آن بیستد، از عشق خاتون بگذرد و به دنبال شناخت خویش و موهبتی عظیمتر برود.

**تحلیل بر مبنای گفتگو قهرمانان داستان:** با توجه به جریان نمایشنامه و حرکت مهبیار از فردی عیاش و خوشگذران به انسانی خودشناخته و کمال یافته می توان سیر تحول در نوع گفتگوهای مهبیار را در سه مرحله بررسی نمود:

۱- مرحله عیاشی و بی پروایی:

مادر: خواب... تا کی می خواهی خواب جا کنی؟ صبح شد! دانه های عرق رویشانی ات نشسته. به کار نمی روی، به حمام که برو! بو گرفتگی از بس می خوری و سرت را به شانه ی آن قُلْتَشَن ها می گذاری. دهان آن ها نجس است..  
مهبیار: (خواب آلود) از کجا می دانی دهان من پاکیزه اس؟  
مادر: خوش خیالم! بد است که به تو خیال بد ندارم؟  
مهبیار: جایش بچه های مردم را رفیق بد، می خوانی!  
مادر: خوب، شیرین زبانی بس است. می خواهم حرفم را به تمامی به تو بزنم. بی بته شده ای. هیز و سر به هوا. از بس یله گی کردی... هیچ کس تو را به نام خوب، نام بُرد نمیکند. حیا کن!

۲- مرحله عشق:

مهبیار: چشم استاد، چشم!  
استاد: دیگر باد توی کله ات نیست. غرور نداری. این بله گویی ات هم از تسلیم است و ناچاری و واماندگی، نه از سر حرف گوش کردن. من می دانم.  
مهبیار: اگر می دانی، چرا هی سیخ به این خر لنگ می زنی؟ گفتم بمیر! من هم گفتم چشم!  
استاد: گل را ورز بده تا نمیرد. گل مُرده، خاکشیر است. چسبندگی ندارد. طاق ها می ریزند. ضربی ها جان نداشته باشند، در فردها، جان آدمیزاد را میگیرند. دل به کار بده تا مزدت حلال شود. شنیدی؟  
مهبیار: بله استاد، شنیدم.  
استاد: حرف شنویت از کار نیست. محتاج نیستی. فقط، وقت می گذرانی.  
مهبیار: می خواهی مثل سپند روی آتش چز و ولز مرا ببینی؟ اوستای پیر، ولم کن دیگر. بر سندان دلم می زنی که چه؟ ها... زخم دارم. درد دارم. آتش بگیرد این مُرد که هی توی سرم می زنی.  
استاد: خوب به آتش بیا ببینم چه می شوی؟ یعنی چه مانده است که نشده ای؟  
مهبیار: گفتم دل به کار بدهم. گفتم چشم! گفتم گل ورز بدهم، گفتم چشم! گفتم بیگاری نکن... یله گی و ذله گی نکن، باز هم گفتم چشم! گریه کنم، تا دست از سر این دل بی صاحب شده ام برداری؟ کَلَم... کَلَم... کاش قلم پایم می شکست، این جا نمی آمدم.

۳- مرحله تحول و دگرگونی:

خاتون: با من سخن بگو. زبانت برگشته است. چون عارفان سخن می گویی!  
مهبیار: چون عاشقان سخن می گویم. تو از عشق، هیچ نمی دانی دخترک، بزرگ بانوی هزار سلام!  
خاتون: آینه ات را خوب تاباندی!  
مهبیار: حالا وقت چگور نواختن است امیر.  
خاتون: چه چیز می گذرد که من نمی دانم؟  
مهبیار: عشق می گذرد؟ تو نه عشق امیر را باور کردی، و نه عاشقی مرا دیدی. هم چنان که مهر استاد را نمیبینی. نگاه کن تا ببینی. گوش کن تا بفهمی. مهربورز بر این خانه که به نام تو آبادان می شود و می ماند. مادر اوسنه ی بخت ما را آن قدر بگو تا اگر مهبیار نماند، عشق او بماند. استاد مانده نباشی!

### تحلیل بر مبنای نام قهرمان داستان:

معنی لغوی نام: براساس فرهنگ لغت دهخدا، مهیار به معنی یارماه و روشنی بخش است. تحلیل شخصیت مهیار: تحول و دگرگونی که در وجود مهیار به واسطه حلول مذهب صورت گرفت موجب گردید تا او به باطن نیت خاتون و رویای امیر پی ببرد و به واسطه شجاعتش همچون ماهی روشنی بخش تاریکی گردد. با توجه به عملکرد مهیار در نمایشنامه، می توان گفت که نام قهرمان داستان، تناسب کامل و به جایی دارد با آنچه وی در طی نمایش تجربه می کند. پس نام قهرمان داستان موید ویژگیهای مذهبی وی میباشد.

### تحلیل بر مبنای کشمکش قهرمانان داستان با سایر شخصیتها:

نمایشنامه "هفت دریا شبنمی" علاوه بر اشاره به یک واقعه تاریخی، داستانی است که روند تحول و بلوغ معنوی را در یک فرد براساس ویژگیهای اجتماعی، سیاسی و دینی دوره ای از تاریخ ایران به تصویر می کشد. آنچه بیش از سایر مولفه ها می تواند محتوی و چگونگی این بلوغ مذهبی را نشان دهد، کشمکشهای میان مهیار به عنوان قهرمان داستان با سایر شخصیتهای نمایش است. در این کشمکشها به وضوح می توان تغییر نگاه و هدف را در شخصیت مهیار و روند بلوغ او را دید. که در ادامه بطور جداگانه به بررسی آن پرداخته می شود.

- کشمکش میان امیر و مهیار: آنچنان که امیر از نیت مهیار برای ازدواج با خاتون(نامزد امیر) آگاه می شود در ابتدا دستور قتل او را می دهد اما چون نمی خواهد که محبت خاتون را در نتیجه قتل مهیار و خونخواه دیده شدنش از دست بدهد پس در ابتدا قبول می کند تا مهیار را نکشد. ولی زمانیکه مهیار چهل شب در حرم دخیل بسته بود تا شرط خاتون را به جا آورد امیر بارها و بارها قصد جان او را کرد. در شبی که امیر تصمیم به قتل مهیار گرفته بود رویایی را دید که او را بسیار هراسان کرد و از تصمیمش برگشت. در کشمکش میان امیر و مهیار در انتهای داستان، حکایت دو عاشق را دیده می شود که یکی به در زمره ظالمان اما بقعه پادشاهی ست و دیگری در زمره پاکبازان و بقعه گدایی است. عاشقی به واسطه موهبت الهی حقگو و حق بین شده است در این کشمکش پیروز می شود و این پیروزی نه به معشوق رسیدن است که اثبات بلوغ اندیشه او به مدد مذهب است.
- کشمکش میان مهیار و خاتون: مهیار با اولین ملاقات خاتون عاشق او شد آنچنان که به کارگری و کمک در ساخت مسجد پرداخت تا اینطور بتواند نظر خاتون را به خود جلب کند. بنا بر شرطی خاتون برای او گذاشت مهیار چهل شب در حرم بست ماند تا دلدادگی اش را به خاتون نشان دهد. که این چهل شب او را چنان دچار تغییر و تحول عظیم نمود که به مهیار آگاهی از باطن افراد و رازهایشان را اطلاع کرد. در واقع موهبتی بزرگ از رحمت خداوند نصیبش شد. چنان که مهیار از قصد خاتون برای شرطی که با او گذاشته بود آگاه شد و در کشمکشی که در پایان داستان میان خاتون و مهیار رخ می دهد مهیار باطن و حقیقت نیت وی را به او بازگو می کند؛ « دروغ می گویی خاتون هزار سلام. من مرد و مردانه و قلندرانه، دیگر نامت را فریاد نمی زنم. چون میدانم آرزویت این بود که من طیب و طاهر شوم و دیگر تو را نخواهم و حال نمی خواهم. اما تو چرا با خودت تعارف میکنی؟ من با جان خود به حرم مهربانی رفتم و بی تو بازگشتم. تو خاتون خواب های امیری هستی که اکنون تشنه ی خون من است. اما ای کاش، تو نیز بر شرط خود ایستاده بودی». خاتون به درستی وجود موهبت الهی را در مهیار میبیند و متحول می گردد.

در واقع کشمکش میان مهیار، امیر و خاتون بعد جدیدی از شخصیت مهیار را حال دچار تحول و دگرگونی عظیمی گردیده است نشان می دهد. در تمام طول داستان آنچه از مهیار در نگاه مخاطب ایجاد شده بود فردی عیاش و خوشگذران که بر حسب اتفاق مهر خاتونی بر دلش افتاده اما انتهای داستان و جدال میان امیر و مهیار و همچنین مهیار با خاتون حق گویی و حقیقت جویی مهیار را به رخ مخاطب می کشد. در واقع این کشمکش ها میان قهرمان داستان با سایر شخصیتها نیمه ای از وجود قهرمان داستان را نشان می دهد که مخاطب هرگز متوجه آن نشده است. نیمه ای که تحت تاثیر مولفه های مذهبی، به درجه ای از کمال رسیده است که می تواند علاوه بر ایجاد تحول در سایر شخصیتهای داستان، مخاطب را نیز تحت تاثیر قرار دهد.

### ۳-۳- سفر؛ برگزیده دوره دهم ۹۴/نویسنده: علی میرزاعمادی/آدم های نمایش: فرهاد، پرویز، آزاده، پروانه، یعقوب، بتول

**خلاصه اثر:** نمایشنامه "سفر" یک نمایش مونولوگ است که به روایت زندگی مردی با نام یعقوب می پردازد که در جوانی عکاس حرم امام رضا(ع) بوده است. که عاشق دختری به نام پروانه می گردد که با خانواده اش به مشهد مسافرت کرده و به زیارت آمده است. یعقوب هیچ نام و نشانی از پروانه ندارد و سراپا دلپاخته او شده. پس نذر خادمی حرم امام رضا(ع) می کند و خادم حرم می شود. تا شاید دوباره پروانه را ببیند. یعقوب به اجبار پدر و مادرش با دختری به نام بتول ازدواج می کند و از او صاحب دختری به نام آزاده می گردد. اما این ازدواج دوام نیاورده و خیلی زود از هم جدا می شوند. حال یعقوب پیرمردی ۶۲ ساله است و در روزهای



آخر بازنشستگی اش از خادمی حرم است و هنوز حاجتش برآورده نشده. از سوی دیگر بتول و آزاده و پروانه به همراه پسرش فرهاد در همسایگی یکدیگر در تهران زندگی می کنند و با هم دوستان بسیار صمیمی هستند بطوری که وصلتی میان آن دو در حال شکل گیری است. دوست فرهاد از بتول و آزاده و پروانه دعوت می کند تا سفری به مشهد داشته باشند و در پی سفر آنها به مشهد و پیدا نکردن مکانی برای استقرار، به طور اتفاقی در خانه یعقوب مستقر می شوند و سال جدید را در کنار یعقوب تحویل می کنند. که این مهمترین و آخرین خواسته یعقوب از امام رضا(ع) بود در واقع به واسطه کرامت آقا، یعقوب به حاجتش رسید. اما در پایان نمایش مشخص می شود که یعقوب پنج سال پیش فوت کرده است.

### تحلیلی برنمایشنامه و بررسی نقش مذهب بر قهرمانان آن

**تحلیل بر مبنای توصیف ظاهر قهرمانان داستان:** نویسنده قهرمان داستان را اینگونه توصیف می کند: «به پیرمرد مسن چشم سبز با لباس فرم و چهره پرچین ولی صمیمی!» یعقوب پیرمردی، ۶۲ ساله با چشمانی سبزرنگ است که خادم حرم می باشد و در شرف بازنشستگی است. از نظر ویژگیهای اخلاقی فردی مهربان و صمیمی است. مهمترین المان مذهبی در ظاهر یعقوب، لباس فرم خادمی است که نشان از اعتقادات مذهبی وی دارد و البته با توجه به سن (۶۲ سال) یعقوب او فردی است که مولفه های مذهبی در رفتار، گفتار و سبک زندگی اش نهادینه گردیده است.

**تحلیل بر مبنای توصیف کردار و رفتار قهرمانان داستان:** نوع اعتقادات مذهبی که در قهرمان داستان وجود دارد به خوبی در نوع رفتار و کردار او نشان داده می شود و از او شخصیتی با ویژگیهای خوب را ایجاد می کند. بطور مثال تا پایان عمرش به عهده ای که با امام رضا(ع) بسته وفادار است و خادمی زائران او را می کند. در واقع یعقوب به نوعی به کرامت امام رضا اعتقاد دارد و میداند که بالاخره به حاجتش میرسد ولو با گذشت چندین سال. این اعتقاد مذهبی او در عمل او را فردی صبور و آرام نشان می دهد. از سوی دیگر یعقوب فردی است که حقوق دیگران را پایمال نمی کند و این ویژگی اعتقادی در رفتارش نسبت به پدر و مادرش (پذیرفتن ازدواج با بتول) و بتول (گفتن حقیقت به او و دادن تمامی حق و حقوق مادی و معنوی) به خوبی مشخص است. در واقع اعتقادات مذهبی یعقوب از او فردی صبور، عادل و وفادار ایجاد کرده است.

**تحلیل بر مبنای توصیف عواطف، احساسات و حالات درونی قهرمانان داستان:** «و اون شب، شب تحویل سال شش نفری دور سفره هفت سین غریبانه نشستیم و دعا خوندم. اونا همگی مهمون خونه من بودن. خونه ای که سالها کسی رو به خودش ندیده بود و سفره ای توش پهن نشده بود. همه رو دیدم. همه بودن. همه نشسته بودن. کنار خودم. اگر معجزه نبود پس چی بود؟! دخترم رو دیدم. تنها ثمره زندگی ام. یه تیکه جواهر! همیشه برایش دعا می کنم. بتول، ازش حالایت خواستم و معصومانه حالالم کرد و اونمی که اسمش پروانه بود. پروانه خانم. دیدمش ولی خیلی خیلی دیر. دیدنش برام کافی بود ولی انتظار دیدنش برام رویایی تر بود. قشنگ ترین لحظاتی بود که امام بهم عیدی داده بود. عیدی نه، بزرگترین معجزه ای که می شد برام اتفاق بیفته.....دیگه آرامم. دیگه کافیه. دیگه وقت خوابمه....کنار پدر و مادرم بهترین جاست که می تونم دراز بکشم و آرامش داشته باشم. دیگه باید برم.» در این مونولوگ و تمامی مونولوگهای یعقوب به خوبی می توان ریشه های اعتقادی و مذهبی او را دید. در واقع احساسات و حالات درونی یعقوب، نقش مذهب را در شخصیت وی نشان می دهد. چه در ابتدای نمایش که حس تنهایی و انتظار در او موج می زند اما هرگز ناامید نیست و ایمان دارد که به حاجتش میرسد و حتی تاخیر آن را در گناهکار بودن خودش جستجو می کند و در هر مونولوگ توبه می کند. همچنین زمانیکه به حاجتش میرسد، شکرگزار است و این را لطف و رحمت خدا و کرامت امام رضا می داند. در واقع اعتقادات مذهبی یعقوب او را فردی امیدوار به رحمت خدا و کرامت امام رضا تبدیل کرده است.

**تحلیل بر مبنای گفتگو قهرمانان داستان:** در نمایشنامه "سفر" کلیه گفتگوها در قالب مونولوگ صورت می گیرد و هیچ دیالوگی در آن وجود ندارد. در واقع کلیه شخصیتها، داستان زندگی و روند حضورشان را به صورت مونولوگ بیان می کنند. «مادرم گریه کرد. دستش رو روی قرآن گذاشت و قسم داد که اگه زن نگیرم دق می کنه و هیچوقت حالالم نمی کنه. چیزی نگفتم. برام یکی رو خواستگاری کرد و عروسی کردیم» ← احقاق حق والدین «دختر خوبی بود ولی من دلم با اون نبود. نمی تونستم خوشبختش کنم. اشتباه کرده بودم. نمیشد باید بهش میگفتم حقش این نبود. مادرم فوت کرد و یک سال بعد با یه بچه از هم جدا شدیم. حقوقش رو تمام و کمال پرداخت کردم و بچه هم موند پیش او/ یعقوب تمام مهریه و خرجی من و بچه و هر چی که می باید رو بی کم و کاست پرداخت کرد.» ← احقاق حق همسر «همیشه برایش دعا می کنم. هم موقع نماز و هم وقت خواب. امیدوارم به آرزوش رسیده باشه. مرد پاک و با خدایی بود همون روز اول که با مادرش اومد خونه امون خواستگاری فهمیدم. بابام هم همین رو می گفت.» ← دعای خیر «شاید مقدر بوده که بعد از چهل سال امروز بیادش و اون وقت من بی خبره غافل اینجا سر به بالمش گذاشتم! شاید همه یک امتحان بوده! نه! من نباید اینجا باشم. من با خودم عهدی بستم و با امام قول و قرار داشتم! منی که چهل سال هر روز چشم انتظار بودم نباید ناامید بشم!» ← امید به رحمت خدا و کرامت امام رضا(ع)

«چهره اش از آخرین باری که توی حرم دیدم فراموش نمیکنم خیلی با حیا بود حتی وقتی خواست کاغذ بده دستم به جوری این کار کرد که دستش به دستم نخوره» ← اخلاق مذهبی

براین اساس می توان بخوبی در مونولوگهای یعقوب و سایر شخصیت‌های نمایش ویژگیها و نوع اعتقادات مذهبی او را مشاهده کرد. به عبارت دیگر ریشه های مذهبی در رفتار و گفتار یعقوب به خوبی نمایان است و شخصیت مطلوبی را از او در نمایش نشان می‌دهد.

#### تحلیل بر مبنای نام قهرمان داستان: در زمینه نام قهرمان داستان یعنی یعقوب

- معنی لغوی نام: یعقوب نام پدر حضرت یوسف است و در فرهنگ لغت اشاره به فردی دارد که تحت آزمایش سخت و دشواری قرار میگیرد. در قرآن بسیاری از کتب مقدس به این نام اشارات بسیار شده است.
- تحلیل شخصیت یعقوب: با توجه اعجاز داستان و شرایط حاکم بر آن، نام انتخاب شده برای قهرمان داستان تناسب کامل و به جایی با معنای مفهومی و تاریخی دینی دارد و نویسنده نام مناسبی را انتخاب نموده است.

#### تحلیل بر مبنای کشمکش قهرمانان داستان با سایر شخصیت‌ها: در این نمایشنامه مهمترین کشمکش قهرمان

داستان، با خودش است؛ «طلبکارش نیستم. خدا شاهده که طلبکارش نیستم. وقتی دلم خون می شه و کارد به استخوانم می رسه، دهنم باز می شه و گله می کنم! کسی دور و برم نیست، دستم به جایی نمی رسه و یقه امام رضا رو می گیرم. هر چی باشم و هر چی نباشم لااقل سنم ازش بیشتره و به احترام موی سفیدم به دل نمی گیره و ازم می گذره! دیواری کوتاه تر از این برای من نیست... من و امام سالهاست که به هم عادت داریم. اون به گله ها و بد و بیراه های من، من به بی محلی هاش! خیلی وقت ها خیلی ازش طلب کمک کردم، ولی او نه دستم رو گرفته، نه رهام کرده... خیلی وقت ها خیلی حرف ها بارش کردم ولی اون نه جونم رو گرفته، نه شفا داد! می دونم قابل ندونسته...! هر کی ندونه، خودم و خودش خوب می دونیم. خودش از حالم از دل زارم خبر داره... خودش سختی انتظار رو می فهمه. درد و تنهایی غریبی رو می دونه... حتما میدونه! به هر حال دیگه تموم شد...».

یعقوب سالها در طلب خواسته ای، لباس خادمی امام رضا(ع) را پوشیده است. او هر روز به امید برآورده شدن خواسته اش به حرم می آید و به مهمانان امام خدمت می کند. یعقوب اعتقاد و امید به رسیدن به حاجتش را دارد و این امید تا ۴۰ سال دوام می آورد یعنی تا پایان عمر یعقوب ادامه پیدا می کند و پس از مرگش بالاخره حاجتش برآورده می شود و این روح یعقوب است که در کنار دختر و همسر سابقش و همین طور زن مورد علاقه اش، همانطور که آرزو داشت، سال را تحویل می کند؛ «اون شب، شب تحویل سال شش نفری دور سفره هفت سین غریبانه نشستیم و دعا خواندیم. اونا همگی مهمون خونه من بودن. خونه ای که سالها کسی رو به خودش ندیده بود و سفره ای توش پهن نشده بود. همه رو دیدم. همه بودند. همه نشستند بودن. کنار خودم. اگر معجزه نبود پس چی بود؟! دخترم رو دیدم. تنها ثمره زندگی ام. یه تیکه جواهر! همیشه براش دعا می کنم. بتول، ازش حلالیت خواستم و معصومانه حلالم کرد و اونی که اسمش پروانه بود. پروانه خانم. دیدمش ولی خیلی خیلی دیر. دیدنش برام کافی بود ولی انتظار دیدنش برام رویایی تر بود. قشنگ ترین لحظاتی بود که امام بهم عیدی داده بود. عیدی نه، بزرگترین معجزه ای که می شد برام اتفاق بیفته... دیگه آرومم». یعقوب در تمام کشمکشهایش با خودش هرگز از رحمت خدا و کرامت امام رضا(ع) ناامید نمی شود و هر لحظه که دلسرد می شود دوباره به خودش تلنگر می زند و برای تحقق آرزویش تلاش می کند. امید و اعتقاد به رحمت خداوند یکی از بزرگترین نشانه های ایمان در تمامی مذاهب است و ناامیدی نشانه ای حضور شیطان است پس می توان گفت یعقوب فردی با گرایش های مذهبی است که همین اعتقاداتش است که به او کمک می کند تا مورد لطف خدا و کرامت امام گردد. در واقع مذهب در شخصیت یعقوب موجب پایداری او در رسیدن به حاجتش شده است.

#### ۴- نتیجه گیری

نتایج حاصل از تحلیل مولفه نشان داد که:

- در بیشتر موارد توصیف نویسنده با ویژگیهای درونی قهرمان داستان تطابق مناسبی داشته است. مثلا در نمایشنامه "سفر" بین صفات ظاهری قهرمان داستان با ویژگیهای مذهبی قهرمان داستان تناسب مناسبی وجود دارد؛ مثلا لباس خادمی یعقوب، خود یکی از المانهای توصیف ظاهر مذهبی شخصیت داستان است. همچنین در نمایشنامه "آزم آرزوست" چپه و تسبیح حشمت نیز از المانهای مذهبی است که تناسب به جایی با ویژگیهای اخلاقی و رفتاری حشمت دارد گرفت. پس مذهب بر توصیف ظاهر قهرمان داستان موثر می باشد و ویژگیهای مذهبی و اخلاقی وی در نوع پوشش و ویژگیهای ظاهری آنان تاثیر مستقیمی دارد. پس مذهب بر روی ویژگیهای ظاهری قهرمان داستان موثر است و رابطه مثبت و معناداری با تحلیل شخصیت آن دارد.
- نتایج نشان می‌دهد که میان رفتار و کردار قهرمان داستان و تاثیر مذهب بر وی رابطه مثبت و معناداری وجود دارد؛ بطور مثال در نمایشنامه "هفت دریا شبنمی" حلول مذهب در شخصیت مهیا موجب تبدیل شدن او از فردی لابلایی به

انسان نوزاده و کمال یافته می شود و به مقصد و عشق نهایی میرسد و یا در نمایشنامه "سفر" یعقوب باوجود گذشت بیش از چهل سال همچنان به رحمت خداوند امید دارد و تا پایان نمایش جهت تحقق آن تلاش می کند. بر این اساس می توان نتیجه گرفت که مذهب بر روی رفتار و کردار قهرمان داستان تاثیر مستقیمی دارد و به عنوان یک مولفه تاثیرگذار در تحلیل شخصیت قهرمان داستان است.

- براساس نتایج میان احساسات و حالات درونی قهرمان داستان با تاثیر مذهب بر وی رابطه مثبت و معناداری وجود دارد؛ بطوریکه در نمایشنامه "آنم آرزوست" حشمت به دلیل ویژگیهای مذهبی که دارد در گفتن احساساتش بسیار صادق است، دعاهایش را بلند می گوید و با صدای بلند با خدا درد و دل می کند. همچنین در نمایشنامه "سفر" ریشه های مذهبی یعقوب را میتوان در عدم ناامیدی و صبرش در مقابل ناکامیها به خوبی مشاهده کرد. پس می توان نتیجه گرفت که مذهب در نوع احساسات و عواطف قهرمان داستان موثر است. براین اساس فرضیه تحقیق تایید می شود.
- نتایج نشان می دهد که؛ مذهب بر روی نوع دیالوگها و مونولوگهای قهرمان داستان تاثیر می گذارد. بطوریکه در نمایشنامه "سفر" مونولوگهای قهرمان داستان و سایر شخصیتهای نمایش گواه اعتقادات مذهبی یعقوب است. همچنین تاثیر مذهب بر روی دیالوگها و مونولوگهای مهبیار به خوبی مشاهده می گردد و یا در تمامی دیالوگها و مونولوگهایش حشمت ریشه های مذهبی دیده می شود. براین اساس فرضیه تحقیق تایید می گردد.
- در هر سه نمایشنامه مورد بررسی نام قهرمان داستان تناسب مشخصی با نوع دیدگاه و عملکرد وی دارد. پس فرضیه تحقیق تایید می گردد.
- براساس تحلیل صورت گرفته میان کشمکش قهرمان داستان و تاثیر مذهب بر وی رابطه معناداری وجود دارد. بطوریکه در هر سه نمایشنامه مذهب تاثیر مشخص و مثبتی در کشمکشهای قهرمان داستان دارد. پس فرضیه تحقیق تایید می گردد.

## منابع

۱. آخوندزاده، میرزا فتحعلی (بی تا)، ستارگان فریب خورده، ترجمه رسول پدram، تهران: بی نا.
۲. آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۳۵۱)، مقالات، تهران: نشر آوا.
۳. استرامی، ابراهیم (۱۳۹۰)، مبانی تئاتر روایی برشت با استناد به نمایشنامه ننه دلاور، پژوهش ادبیات معاصر جهان، شماره ۶۱، صص ۵۴-۲۴.
۴. خیراندیش، پریسا (۱۳۸۹)، بررسی تئاتر نو، پژوهش ادبیات معاصر جهان، شماره ۶۰، صص ۱۱۳-۱۲۶.
۵. غلام، محمد (۱۳۸۱)، رمان تاریخی (سیر و نقد و تحلیل رمان های تاریخی فارسی ۱۳۳۲ - ۱۲۸۴)، تهران: چشمه.
۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۸)، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
۷. رزمجو، حسین (۱۳۸۲)، نقد و نظری بر شعر گذشته فارسی از دیدگاه اخلاق اسلامی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۸. میرصادقی، جمال (۱۳۸۵)، عناصر داستان، تهران: سخن، چاپ پنجم.
۹. میرصادقی، جمال (۱۳۸۶)، ادبیات داستانی، تهران: سخن، چاپ پنجم.
۱۰. ملک پور، جمشید (۱۳۶۳)، ادبیات نمایشی در ایران، تهران: توس.
۱۱. ناظرزاده کرمانی (۱۳۸۳)، درآمدی بر نمایشنامه نویسی، تهران: سمت.
۱۲. یوسفی، هادی و هادی مدبری (۱۳۸۶)، قهرمان و ضد قهرمان در شاهنامه ایران، تهران: نشر پژوهش گویا.
۱۳. یونسی، ابراهیم (۱۳۷۹)، صد سال داستان نویسی، تهران: نگاه.

# Investigating the role of religion in the analysis of the protagonist's personality in the first selected plays of the eighth to tenth period of Razavi Theater Festival

Hossein haghparast<sup>1</sup>, Amin Jafarizadeh<sup>2</sup>, Sanaz Ghader Ahmady<sup>3</sup>

1. Master of Science in Dramatic Literature, Islamic Azad University, Electronic Branch
2. PhD in Performing Arts, Assistant Professor, Islamic Azad University, Sepidan Branch
3. PhD in Performing Arts, Assistant Professor, Islamic Azad University, Sepidan Branch

## Abstract:

Razavi Theater Festival is one of the biggest cultural and artistic events in the country after the Islamic Revolution. This event provides the basis for the creation of works of art to promote Razavi culture and disseminate a transcendent pattern of theater in today's world. A world hungry for spirituality and suffering from cultural and social disadvantages. So it is important to hold such events in order to give a new look at religion and its place in society. Based on the present study, with an understanding of the necessity of the present study, it examines the role of religion in the character analysis of the protagonists of the first selected plays, the eighth to tenth period of the Razavi Theater Festival. Librarian method was used to investigate the research variables. In order to investigate the influence of religion on the protagonist, the name, appearance, internal characteristics and feelings, behaviors, behavior, dialogue and struggle of the protagonist were used. The results showed that there was a significant correlation between the names and the religious characteristics of the heroes. There was also a positive and significant relationship between the feelings and tendencies, behaviors, behaviors, struggles and struggles of the protagonist with the influence of religion on him, while there was no significant relationship between the sex and age of the protagonist and the influence of religion on him.

Keywords: The Hero of the Story, Razavi Theater, Religion, Dialogue, Struggle